حافظ به روایت شهریار

اسماعیل زاده، یوسف

حافظ به روایت شهریار،شرح‏ یکصد غزل،به کوشش ابو الفضل‏ علی محمّدی،حسن ذو الفقاری،چشمه، چاپ اول،پاییز 1381،218 ص.

درباره‏ی حافظ و جنبه‏های مختلف شعر او بسیار نوشته و اشعار او را از دیدگاه‏های‏ مختلف ادبی،هنری،بلاغی،روان‏شناسی، اجتماعی،سیاسی،انتقادی و...کاویده‏اند. اما هنوز هم-اگر حمل بر اغراق نشود- جنبه‏های ناشناخته شعر حافظ به همان‏ اندازه‏یی‏ست که برای ما شناخته شده است.

در کنار کتاب‏ها و مقالات مفیدی که در جهت تبیین و تفسیر شعر حافظ به نگارش‏ درآمده‏اند-و در درک بهتر راه گشایمان‏ است-برخی هم به بیراهه رفته‏اند.شاعران‏ میراث مشترک دارند.شاعر بهتر از دیگران‏ می‏تواند با شعر و شاعر دیگر ارتباط برقرار کند؛البته به شرطی که خود را در مدار و منظومه‏ی فکری شاعر قرار دهد.شاید هم‏ این قاعده همه جا درست درنیاید.برخی‏ شاعران هم با همین دستاویز گاهی در حوزه‏ی تفسیر و تاویل شعر وارد می‏شوند که‏ اگر ابراز لازم را دارا باشند،اتفاقی نیک‏ است.یکی از این شاعران؛غزل سرای خوب‏ معاصر-شهریار-است.

غزل مرحوم شهریار را در یک دید کلی‏ می‏توان به دو دوره تقسیم کرد:نخست، دوره‏یی که به سرودن اشعار عاشقانه‏ می‏پردازد و به اعتقاد اکثر ادبا،بهترین‏ و ماندگارترین غزلیات شهریار همین غزلیات‏ عاشقانه‏ی او هستند که حاوی سوز و گدازهای اصیل است که از یک عشق زنده و زمینی نشأت گرفته است،به تعبیر عطار نیشابوری:

گر بود در ماتمی صد نوحه‏گر آه صاحب درد را باشد اثر

دوم:اشعاری که به تقلید از حافظ سروده است و عرفان‏زده است.عرفانی‏ صوری و بازی با الفاظ و تکرار محتوا و لفظ شعر حافظ،ولی در درات بسیار نازل‏تر از حافظ.البته در این تقسیم‏بندی اشعار نیمایی،مثنوی‏ها،قصاید و اشعار ترکی او را لحاظ نکردیم.

آن‏چه در این مقاله بدان می‏پردازیم نقد و بررسی نظرات مرحوم شهریار در کتاب‏ حافظ به روایت شهریار است.این کتاب‏ شرح یکصد غزل است که بر مرحوم شهریار خوانده و ایشان درباره‏ی آن‏ها نظراتی‏ داده‏اند،این مقاله چهار بخش است:

بخش اول:به بررسی مطالبی‏ می‏پردازد که در شرح و توضیح ابیات آمده و دارای ابهام و اشکال است.

بخش دوم:به ذکر مواردی می‏پردازد که شهریار بدون توجه به بافت غزل،برخی‏ از الفاظ و عبارات را به مفاهیم شیعی تأویل‏ کرده است.

بخش سوم،به ذکر بعضی تصحیحات‏ شهریار می‏پردازد.

بخش چهارم،به ذکر موارد اشتباهات‏ تایپی و چاپی می‏پردازد.

در مورد«الا یا ایها الساقی ادر کاسا و ناولها»طبق گفته‏های دیگران آن را از یزید بن معاویه دانسته‏اند،ولی مرحوم علامه‏ی‏ قزوینی بحث مستوفایی درباره‏ی‏ مجعول بودن این روایت دارند و چنین‏ فرموداند:«این حکایتی بی‏نهایت عامیانه و سخیف است و به کلی بی‏اصل و مجعول به‏ نظر می‏آید.با کمال کراهت قلب متعرض‏ ذکر آن شدم».(دیوان حافظ،ص 457)

اشعار منسوب به یزید بن معاویه مذکور در شرح«سودی»در کتب معتبر ادب عربی‏ و فارسی تا زمان«سودی»دیده نشده است. با توجه به اینکه روات اخبار و اشعار عرب، اشعاری از یزید بن معاویه نقل کرده‏اند، چه گونه ممکن است چنین شعری مورد غفلت آنان واقع شود!»مرحوم قزوینی بر این‏ باورند که اصل حکایت در عصر«سودی»- یعنی در قرن نهم یا دهم-پس از طرف‏ بعضی از متعصبین و فقهای اهل نظر،برای‏ تحذیر مردم از مطالعه‏ی دیوان خواجه و تقلیل شأن او ساخته شده است.احتمال‏ دیگری را هم مطرح کرده‏اند که شعر از روی یکی از غزلیات ملمع سعدی در «بدایع»ساخته شده باشد:

به پایان آمد این دفتر،حکایت هم‏چنان باقی‏ به صد دفتر نشاید گفت حسب الحال مشتاقی‏ اخلائی و احبابی ذروا من حبه مابی‏ مریض العشق لا یبری و لا یشکو الی الراق‏ قم املا و اسقنی کأسا و دع ما فیه مسموما اما انت الذّی تسقی فعین السّم تریاق‏ سعی فی هتکی الشانی و لما یدر ما شانی‏ انا المجنون لا اعبا باحراق و اغراق

(کلیات سعدی،ص 604)

(ر.ک.دیوان حافظ،صص 457-464،نیز بعضی تضمین‏های حافظ،نوشته‏ی محمد قزوینی، یادگار،شماره 9،اردیبهشت 1324،ص 65-78. نک مستدرک حافظ نامه،ص 1344)

در شعر عرب قریب به این مضمون‏ اشعاری‏ست از ابو الفضل عباس بن احنف- شاعر معاصر هارون الرشید(ر.ک.در جست‏وجوی حافظ،ذو النور،ص 1)

به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید که سالک بی‏خبر نبود ز راه و رسم منزل‏ها

مرحوم شهریار،مقصود از«با می‏ سجاده را رنگین کردن»نماز خواندن با خضوع،خشوع و تعقیبات دانسته‏اند:

سجاده‏ات را با می‏رنگین کن؛

یعنی‏ خدا پسند و عاشقانه و با خضوع نماز بخوان.

سالک همان پیامبر است که به معراج رفته.

نمازت سرسری نباشد؟!»

سجاده رمز تقوی و پاکی‏ست،اما در دیوان حافظ کارکرد منفی دارد و حافظ به‏ طنز و طعنه با آن برخورد می‏کند.در بیت‏ فوق،حافظ به اطاعت محض مرید از مراد اشاره دارد که«اگر مرشد دستور دهد سالک‏ باید سجاده را که مظهر پاکی و طهارت‏ است،به می آلوده و بی‏حرمت سازد. (حافظ نامه،ج 1،ص 91)

و«راه و رسم منزل‏ها»هم سیر سیر الی‏ اللّه است نه معراج پیامبر(ص)و بیت‏ ارتباطی به تعقیبات نماز و معراج ندارد.

ای فروغ ماه حسن از روی رخشان شما آب روی خوبی از چاه ز نخدان شما

ذکر کرده‏اند که«حافظ این غزل را به‏ یاد دوستان و فامیل گفته که دل تنگ آنان‏ بوده است».اما خطاب محترمانه«شما» در غزل به نظر می‏رسد به ممدوح‏ برمی‏گردد.هرچند ممکن است دوستان او از درباریان باشند،اما این‏که برای بستگان‏ خود گفته باشند،دلیلی برای اثبات آن نیست.

کسی به دور نرگست طرفی نبست از عافیت‏ به که نفروشند مستوری به مستان شما

در شرح بیت نوشته‏اند:«خدا در این دنیا گوشه‏یی از بهشت و جهنم را هم نشان‏ می‏دهد تا نگوییم که نمی‏دانستیم بهشت‏ چیست؟جهنم چیست؟این دنیا محل‏ استراحت و راحتی نیست».(حافظ به روایت‏ شهریار،ص 76)

«طرف بستن»یعنی بهره بردن، سود کردن،معنای بیت چنین است.«در دوران فتنه انگیزی نرگس چشم تو،کسی از پرهیزگاری و سلامت بهره‏یی نبرده است. پس همان بهتر که به چشمان مست شما اظهار زهد و تقوی نکنند که اثربخش‏ نخواهد بود».(خطیب رهبر،ص 60)

بخت خواب آلود ما بیدار خواهد شد مگر زان که زد بر دیده آب از روی رخشان شما «مگر»را به صورت سوالی قرائت‏ کرده‏اند،درحالی‏که بهتر است آن را به معنای«همانا»و«حتما»بگیریم.با توجه‏ به«زان که»در مصرع دوم که تعلیل را می‏رساند.

ای صبا با ساکنان شهر یزد از ما بگو: کای سر حق ناشناسان گوی چوگان شما

«حق ناشناسان»در بیت فوق را خود شاعر دانسته،گفته است:«حق‏شناس‏ نمی‏شوم و عذر خواهی می‏کند».بهتر است‏ «حق ناشناس»را در معنای عام«ناسپاسان» بگیریم.

«دل از دست رفتن»:علاوه بر معنای‏ ذکر شده به معنای«عاشق شدن»نیز است. درباره‏ی«شرطه»نوشته‏اند:«شرطه‏ مامور شهربانی‏ست،باید اجازه بدهد کشتی‏ حرکت کند.آن هم وقتی که باد موافق باشد آن باد موافق را شرطه نام کرده‏اند».

البته طبق روال کل کتاب ماخذی و مستندی ارائه نشده است.«شرطه»لغت‏ سانسکریت است نه عربی.شرطه به معنای‏ مامور،مستحدث است.(ر.ک.«باد شرطه»، محمد قزوینی،یادگار،سال چهارم،شماره‏ی اول و دوم،شهریور و مهر 1336،صص 63-68)

هم‏چنین وجه«کشتی شکستگان»را پذیرفته‏اند که برای بحث مفصل در این‏ مورد رجوع شود به:(ذهن و زبان حافظ،صص‏ 132-133)

در حلقه‏ی گل و مل خوش خورند دوش بلبل‏ هات الصبوح هبّوا یا ایّها السّکاری

«هبوا»را«هیوا»خوانده،چنین ترجمه‏ کرده‏اند:«تحیت بگویید»که«تهیت» نوشته‏اند و به قرآن کریم استناد کرده‏اند:

«اذا حیتیتم حیوا»

که آیه را هم به صورت‏ «هییتم»اشتباه نوشته‏اند.(حافظ به روایت‏ شهریار،ص 79)

آیینه‏ی سکندر جام می است بنگر تا بر تو عرضه دارد احوال ملک دارا

آیینه‏ی سکندر را نام کتابی گفته‏اند در تاریخ و تاریخ را جام جم.آیا آن کتاب قبل از حافظ نوشته شده است؟و آیا حافظ از آن آگاه‏ بوده است؟آیا در این بیت،نام کتاب منظور نظر بوده؟(ر.ک.حافظ نامه،ج 1،ص 134)

در وقت تنگ دستی در عیش کوش و مستی‏ کاین کیمیای هستی قارون کند گدا را

نوشته‏اند«البلاء للولا»که هیچ گونه‏ ارتباطی با بیت فوق ندارد.

ساقی به نور باده بیفروز جام ما مطرب بگو که کار جهان شد به کام ما

این چنین معنا کرده‏اند:ای ساقی کوثر دل ما را با باده عشق الهی بیفروز،چون ما از امام وارد اسلام می‏شویم،

انا مدینة العلم و علی بابها

،حافظ اولین همت خود را از علی‏ (ع)می‏خواهد».

پر واضح است که ساقی حافظ «شراب دهنده»است نه ساقی کوثر. این‏گونه تلاوت بی‏جا و تفسیر به رأی راه‏ به جایی نخواهد برد و تأویل کردن بعضی‏ الفاظ به امام و انبیا در شعر حافظ مورد ندارد، مگر آن‏که قرینه داشته باشد.

در ذیل همین غزل بحث عشق مجازی‏ و حقیقی را مطرح کرده‏اند و درباره‏ی خود- شهریار-گفته‏اند:«به رؤیای صادقه و مکاشفات رسیدم»و«از عشق مجازی تائب‏ شدم»فقط می‏توان گفت:

«آن را که خبر شد خبری باز نیامد»

.به علاوه این نکته را نیز باید یادآور شد که به عقیده‏ی اغلب ادبا، ارزش شعر شهریار بیش‏تر مربوط به همان‏ -به قول خودشان-غزلیات عاشقانه‏ی‏ مجازی و سوز و گدازهای حقیقی اوست نه‏ تقلید از حافظ و عرفان نمایی.

دلم ز صومعه بگرفت و خرقه‏ی سالوس‏ کجاست دیر مغان و شراب ناب کجا؟

«دیر مغان»را«مسجد»دانسته‏اند که‏ صحیح نمی‏نماید.مسجد از نظر حافظ جایگاه ریاکاران و سالوسان است. بدیهی‏ست که حافظ دلش نمی‏خواهد دوباره‏ به جایگاه مرائیان پناه ببرد.به ابیات دیگری‏ از حافظ توجه کنید:

گر ز مسجد به خرابات شدم خرده مگیر مجلس وعظ دراز است و زمان خواهد شد یاد باد آن‏که خرابات نشین بودم و مست‏ و آن‏چه در مسجدم امروز کم است آن‏جا بود بده ساقی می باقی که در جنت نخواهی یافت‏ کنار آب رکناباد و گلگشت مصلا را

«می باقی»را«قران»گفته است،در حالی که به معنای«باقی مانده‏ی شراب» است.

صوفی بیا که آیینه صافی‏ست جام را تا بنگری صفای می لعل فام را

ذکر کرده‏اند:حافظ امانت را به جام و نبوت را به می تشبیه کرده است.(حافظ به‏ روایت شهریار،صص 88 89)از کجا ثابت‏ شده است که حافظ شیعه بوده است که این گونه تاویل کرده‏اند!

یار مردان خدا باش که در کشتی نوح‏ هست خاکی که به آبی نخرد طوفان را

در مورد معنی مصراع دوم نوشته‏اند:

«آبی از توفان به او نرسید چه جای آن‏که‏ غرق شود.«علامه قزوینی نوشته‏اند:«این‏ بیت تلمیحی‏ست به قصه‏ی مشهور جسد آدم که نوح برای مهار کردن طوفان که‏ طغیانش از حد نگذرد-به تبرک آن را همراه‏ کشتی خو داشت-«پس خاک در مصراع‏ اول،جسد آدم است و طوفان هم طوفان نوح‏ و به آبی نخرد یعنی،ارج چندانی نگذارد.

(حافظ نامه،ج 1،ص 156،به نقل از«تضمین‏های‏ حافظ»،یادگار،صص 63-63)

ز رقیب دیو سیرت به خدای خود پناهم‏ مگر آن شهاب ثاقب مددی دهد خدا را

«شهاب ثاقب»را حضرت علی(ع) گفته‏اند.(حافظ به روایت شهریار،ص 92) شهاب ثاقب تعبیری قرآنی‏ست.(آیه‏ی 11، سوره‏ی الصافات)در این‏جا استعاره از بارقه‏ی‏ لطف الهی‏ست.

دارم امید عاطفتی از جناب دوست‏ کردم جنایتی و امیدم به فو اوست

«جنایت»را در بیت بالا،عشق مجازی‏ دانسته‏اند که حافظ از آن توبه کرده است! (ص 107)

سوز دل بین که ز بس آتش اشکم دل شمع‏ دوش بر من ز سر مهر چو پروانه بسوخت

«م»اشکم را رابطه گرفته‏اند، بدین صورت:آتش اشک هستم.(همان، صص 108 و 109)درحالی‏که آتش اشک‏ اضافه‏ی تشبیهی‏ست:اشک هم چون آتش‏ من و«م»نقش اضافی دارد.

طبله‏ی عطر گل و زلف عبیر افشانش‏ فیض یک شمه ز بوی خوش عطار من است

«عطار»را همان شاعر معروف عطار نیشابوری-فرض کرده‏اند که دلیلی برای‏ آن نداریم.شاید بتوان آن را در معنای‏ ایهامی در نظر داشت.

از این رباط دو در چون ضرورت است رحیل‏ رواق و طاق معیشت چه سر بلند و چه پست

«رباط»را«معبد»معنا کرده‏اند.رباط یعنی کاروانسرا در این بیت کنایه از دنیاست‏ که از یک در آن(ولادت)وارد می‏شویم و از در دیگر(وفات)بیرون می‏رویم. (حافظ نامه،ج 1،ص 217)

افسوس که شد دلبر و در دیده‏ی گریان‏ تحریر خیال خط او نقش بر آب است

مخاطب بیت را امام زمان(عج)دانسته‏ و«افسوس که شد را»«افسوس که غائب‏ شد»معنا کرده‏اند.(حافظ به روایت شهریار، ص 139)«شد»به معنای«رفت»فعل تام‏ است.حافظ:

گل عزیز است غنیمت شمریدش صحبت‏ که به باغ آمد ز این راه و از آن خواهد شد گل بر رخ رنگین تو لطف عرق دید در آتش رشگ از غم دل غرق گلاب است

بیت را در توصیف بهار دانسته‏اند. (همان،ص 139)در واقع بیت حسن‏ تعلیلی‏ست و زیبایی چهره‏ی عرقناک‏ معشوق را وصف می‏کند.

ببر ز خلق و چو عنقا قیاس کار بگیر که صیت گوشه نشینان ز قاف تا قاف است

«قاف»را قائم آل محمد دانسته است. (همان،ص 14)درحالی‏که اگر هم‏چنین-به‏ فرض-می‏بو،باید عنقا را می‏گرفت نه‏ قاف را.قاف کوهی‏ست اساطیری که‏ گرداگرد جهان کشیده شده و جایگاه سیمرغ‏ -رمز الهی-ست.در ادبیات پیش از اسلام‏ هم مطرح بوده است.

در این زمانه رفیقی که خالی از خلل است‏ صراحی می ناب و سفینه‏ی غزل است

«سفینه‏ی غزل»را قرآن گفته‏اند.

(همان،ص 154)سفینه‏ی غزل»را قرآن گفته‏اند. (همان،ص 154)سفینه‏ی غزل،دفتر اشعار است.

هر آن‏که راز دو عالم ز خط ساغر خواند رموز جام جم از نقش خاک ره دانست

«خط ساغر»را قرآن گفته‏اند.خط ساغر یکی از خطوط هفت گانه بر گرداگرد جام بوده است تا هرکسی برحسب ظرفیت‏ خویش تا خط خاصی شراب بنوشد:

هفت خط داشت جام جمشیدی‏ هر یکی در صفا چو آیینه‏ جور و بغداد و بصره و ازرق... گوهر هرکس از این لعل توانی دانست‏ صوفی از پرتو می راز نهانی دانست‏ گوهر هرکس از این لعل توانی دانست

«لعل»را قرآن دانسته‏اند.ولی«لعل» همان«می»در مصراع اول است.

آن شد که اکنون ز ابنای عوام اندیشم‏ محتسب نیز در این عیش نهانی دانست

بیت را چنین معنی کرده‏اند:«رفت آن‏ روزهایی که گول اراجیف را می‏خوردیم».

(همان،ص 164)

درحالی‏که حافظ می‏گوید:گذشت آن‏ ایامی که از حرف مردم و عوام می‏ترسیدم. اکنون محتسب نیز از عیش پنهانی من خبر دارد.

کس نیست که افتاده‏ی آن زلف دو تا نیست‏ در رهگذر کیست که دامی ز لا نیست

«دو تا»را خیر و شر معنا کرده‏اند. «دو تا»صفت زلف است به معنی خمیده.

بر دوخته‏ام دیده چو باز از همه دو عالم‏ تا دیده‏ی من بر رخ زیبای تو باز است

نوشته‏اند:«باز سمبل بلند پروازی‏ست. خیلی بالا می‏رود.طوری که چشم از همه‏ عالم فرو می‏بندد».لازم به ذکر است که در این بیت بلند پروازی باز منظور نظر نیست. در قدیم برای تربیت باز،چشمانش را مدتی‏ می‏بستند و در تاریکی نگاه می‏داشتند و تنها «باز دار»رامی‏دید.

به جز هندوی زلفش هیچ کس نیست‏ که برخوردار شد از روی فرخ

نوشته‏اند:«در دربار ساسانیان،غلامان‏ سفید را در روز و غلامان سیاه را در شب‏ به کار می‏گرفتند،غلامان شب را هندو می‏گفتند»که البته ماخذی برای این ادعا ارائه نشده است.

ذکر رخ و زلف تو دلم را وردی‏ست که صبح و شام دارد

«ورد»را دعای با صدای بلند گفته‏اند، ورد به معنای دعای زیر لب است.

نکته‏یی که شایسته‏ی یادآوری‏ست که‏ مرحوم شهریار بسیاری از عبارات و الفاظ در شعر حافظ را بدون در نظر گرفتن بافت کلی‏ شعر،به پیامبر(ص)،حضرت علی(ع)،ائمه‏ (س)،امام زمان(عج)و سایر مفاهیم شیعی‏ تاویل کرده‏اند که درست به نظر نمی‏رسد و بیراه است.در ذیل به چند مورد اشاره‏ می‏شود:

«به بوی نافه‏یی کاخر صبا زان طره بگشاید»

«صبا»را انبیا گفته‏اند.